

دل از کینه خستگان ۱ پرستیز
 پس از دامن کوه برخاست باد
 یکی گرد تیره بر انگیختند
 از آن زخم شمشیر ۳ و کرد سیاه
 درفش فروزنده کاویان ۴
 که افکنده بودند از پشت پیل
 بیفشاند ازو خاک و بستر د پاک
 که آن نیزه نامدار گزین ۶
 بگردش گرفتند مردان مرد ۸
 بشمشیر دستش بینداختند
 همی زد بیک دست گرزای شکفت
 بدان گرم خاکش فکندند خوار
 که بارش ندید آن خردمند پیر ۹
 نبرده کیان زاده پور زریر ۱۰
 که آمخته بد از پدر کارزار
 به پیش پدر باز شد ایستاد
 پس شهریار جهان نیوزار ۱۲
 که نایب چنو ۱۵ از هزاران یکی
 باواز گفت ای گزیده سپاه
 جهان ندیده و کرد نیزه گذار
 که در نیستان شیر آید بتف ۱۷
 برافکنندش را همی ساختند

گرامی خرامید با خشم تیز
 ۴۹۵ میان صف دشمن اندر فتاد
 سپاه از دوسو ۲ درهم آویختند
 بدان شورش اندر میان سپاه
 بیفتاد از دست ایرانیان
 گرامی چو دیده آن درفش چونیل
 ۵۰۰ فرود آمد و برگرفت ز خاک
 چو او را بدیدند گردان چین
 از آن خاک برداشت بستر د کرد ۷
 بگردش ز هر سو همی تاختند
 درفش فریدون بدندان گرفت
 ۵۰۵ سرانجام کارش بکشتند زار
 درین آن نبرده سوار دلیر
 پیامد هم آنگاه نستور شیر
 بکشتش از آن دشمنان بی شمار
 سرانجام برگشت پیروز و شاد
 ۵۱۰ پیامد پس او ۱۳ گزیده سوار
 بزیر اندرون تیز و شولکی ۱۴
 پیامد بدان تیره ۱۶ آورد گاه
 کدامست مرد از شما نامدار
 که آید بمیدان و نیزه بکف
 ۵۱۵ سواران چین سوزی ۱۸ او تاختند

- ۱ - «د» : ... کشتگان : «P» : کینه پر خون روان - ۲ - «د» : دورو - ۳ - «د» : گردان
 ۴ - «د» : دو مصرع معکوس است و بهتر می نماید - ۵ - بجز «د» : بدید - ۶ - «p» : که
 آن نیزه آورد بالای زین ؛ «د» : که آن نیزه را از بالای زین - ۷ - بجز «C» و «د» : برد
 ۸ - بجز «C» و «د» : مردان کرد - ۹ - «د» این بیت را ندارد - ۱۰ - «د» : دلیر
 ۱۱ - بجز «د» و «P» : بی - ۱۲ - «د» : پس آنگاه - ۱۳ - «د» : پدر شهریار چنان
 مردوار - ۱۴ - «د» : اندرش ... بد یکی - ۱۵ - بجز «د» : چنان - ۱۶ - «د» : دمان تا به
 ۱۷ - بجز «د» :

که در پیشتان مرد مرد آمده است .

به پیش آیدم زود نیزه بدست

۱۸ - بجز «د» : پیش .

سوار جهان نیو زار ۱ دلیر
 همی گشت بر گرد گردان چین
 بکشت از گوانشان صدوشت ۳ مرد
 سر انجامش ۴ آمد بکی تیر چرخ
 بیفتاد از آن شولک خوب رنگ
 در بیخ آن سوار گرانمایه شیر
 که همچون پدر بود همتای اوی
 چو کشته شد آن خوب چهره سوار
 بهر گوشه ای درهم آویختند
 بر آمد بر این رزم کردن دو هفت
 زمینها پر از کشته و خسته بود
 درو دشتها شد همه لاله گون

چو غر نده بیرو چو ۲ در نده شیر
 تو گفشی همی در نوردد زمین
 همه پروریده بگرد نبرد
 چنین آمده بودش از چرخ برخ
 ۵۲۰ بمرد و برقت اینست فرجام جنگ
 که افکنده شد در ایگان خیر خیر ۵
 در بیخ آن نکوروی و بالای اوی
 ز گردان بگردش هزاران هزار
 ز روی زمین گرد انگینختند ۶
 ۵۲۵ کز ایشان سواری زمانی نخت
 ره باد را گرد بر بسته بود
 بدشت و بیابان همی رفت خون ۷

کشته شدن زریار برادر گشتاست اردست بیدرفش

دو هفته بر آمد برین کار زار
 به پیش اندر آمد زریار دلیر ۸
 بلشکر که دشمن اندر فتاد
 همی کشت از ایشان و می خوابید
 چو ارجاسب دانست کان پور شاه ۱۱
 بدان لشکر خویش آواز داد
 دو هفته بر آمد برین برد رنگ
 بگردند گردان گشتاسپ شاه

که هزمان همی تیزتر گشت کار
 سمندی ۹ بزرگان در آورده زریار
 ۵۳۰ چو اندر گیسو آتش تیز و باد
 بر او نه استاد هر کش بدید ۱۰
 همی کرد خواهد سپه را تپاه ۱۲
 که برداد خواهید خلخ بیاد
 نبینم همی روی فرجام جنگ
 ۵۳۵ بسی نامداران لشکر تپاه

- ۱ - «د» : شیر مرد . ۲ - بجز «د» : چو بیل دژ آ که و در نده شیر . ۳ - «p» : او صد
- و بیست مرد : بجز «د» نسخ دیگر : بکشت از گوان جهان شست مرد . ۴ - بجز «د» «P» :
- بس انجامش . ۵ - «د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد . ۶ - «د» از این پس چهار بیت
- ندارد و بیت ذیل را افزوده است :
- چنان شد ز بس کشته آورد گاه
- ۷ - «P» بیت اضافی «د» را بالاندک اختلافی چنین آورده است :
- چنان شد ز بس کشته آن رزمگاه
- که کس می نیارست رفتن برام .
- ۸ - «د» : نبرده زریار . ۹ - بجز «د» : سمندی . ۱۰ - «د» این بیت را ندارد .
- ۱۱ - «د» : رزم خواه . ۱۲ - «P» : سپه راهمی کرد خواهد تپاه . نسخ دیگر بجز «د» :
- بسی نامداران که کردش تپاه .

- کنون اندر آمد میانان ۱ زویر
 بکشتش ۲ همه پاک مردان من
 یکی چاره باید سگالیدنا
 که این گر بدارد زمانی چنین
 ۵۴۰ کدامست مرد از شما نامخواه ۴
 یکی مرد واری خرامد به پیش ۵
 مرا و را دهم دختر ۷ خویش را
 سپاهش ندادند پاسخ بهیچ ۹
 پس آنکه در آمد چو گرگ ژبان ۱۱
 ۵۴۵ چو شیر اندر افتاد و چون ۱۳ پیل مست
 چو ارجاسب دید آنچنان خیره شد
 دگر باره گفت ای بزرگان چین
 نه بینید خویشان و پیوستگان
 بزیر پی آنکه هست آتشی
 ۵۵۰ که تفش بسوزد همه لشکر ۱۸
- چرگرك دژ آگاه و درنده شیر
 سرازاز ترکان و گردان من
 وگرنه ره ترك مالیدنا
 نه آياس ۳ ماند نه خلق نه چین
 که آید پدید از میان سپاه
 خنیده کند در جهان نام خویش ۶
 سپارم بدو لشکر ۸ خویش را
 بترسید لشکر از آن گرد بهیچ ۱۰
 زویر سپید جهان پهلوان ۱۲
 همی کشتشان وهمی گرد بست ۱۴
 و روز سپیدش همی تیره شد
 تکینان و گردان شاه زمین ۱۶
 نه بینید نالیدن خستگان ۱۷
 که سامیش گرز است و تیر آرش
 کنون بر فروزد همه ۱۹ کشورم

۱ - «p» : گزیده ۲ - «p» : بکشت او ۳ «p» : ارجاسب . کلمه آياس که در این بیت و بیت ۷۶۴ و بیت ۱۳۶۲ شاهنامه فردوسی (ص ۱۵۷۵ ج ۳ چاپ بروخیم) در ردیف خلق و چین آمده است دو فرهنگهای فارسی و آثار جغرافیایی عرب دیده نشد و بدون شك کلمه همان «ياس» است که Bernard Dorn در Caspia بدان اشاره میکند (حاشیه چاپ بروخیم) ؛ «د» این بیت را ندارد . ۴ - «د» : نیکخواه . ۵ - «د» : ترك واری ... پیش ۶ - «د» اضافه دارد :

بدان گز میان باره بیرون زند
 سر این خردمند در خون زند .

و «p» بیت اضافی را چنین ضبط کرده است :

هر آن گزمیان باره بیرون زند
 بگرداندرش پیش گردون زند .

۷ - «د» : دهم من بدو کشور . ۸ - «د» : دختر ؛ «p» : اختر . ۹ - بجز «د» :

پاسخش باز . ۱۰ - بجز «د» : بترسیده بد لشکرش زان گراز . ۱۱ - «د» : جهان پهلوان .

۱۲ - نبرده سپید چو پیل دمان ؛ «C» بیت را ندارد . ۱۳ - «C» : زویر سپید چنان .

۱۴ - «C» بیت زیرین را درج کرده است :

همی کفتشان هر سویی زیر پای
 سپهدار ایران و گردان خدای .

۱۵ - «p» : جهان پیش چشمش ؛ بجز «د» نسخ دیگر : که ... ۱۶ - بجز «د» : اوشاهان

و گردان چین . ۱۷ - این بیت و دو بیت بعد آن در «د» نیست . ۱۸ - بجز «p» : همی .

۱۹ - بجز «د» : آن .

- کدامست مرد از شما چیر دست
 هر آن کوبدان گرد کش یازدا ۱
 یکی گنج پر زر بسیارمش
 همیدون نداد ایچکس پاسخش
 سه بار این سخنها برایشان ۳ براند
 بیامد پس آن بیدرفش سترگ ۵
 به ارچاسپ گفت ای بلند ۷ آفتاب
 به پیش تو آورده ام جان خویش
 شوم پیش آن پیل آشفته مست
 بخاک افکنم تنش را ۱۱ شهر بار
 ازوشاد شد شاه و کرد آفرین
 همان تیز ۱۳ ژوین زهر آب دار
 شد آن جادوی زشت و ناپاک تن ۱۴
 چو از دور دیدش بر آن سهم و خشم ۱۶
 بدست اندرون گرز چون سام پل
 نیارست رفتنش ۱۸ در پیش روی
 زینهان بدان شاهزاده سوار
 گذارده شد از خسروی جوشنش
- که بیرون شود پیش این پیل مست
 مر او را ازان باره بندازدا
 کلاه از بر چرخ بگذارمش
 بید خیره و زرد گون شد ۲ رخش
 چو پاسخ نیامدش خامش ۴ بماند ۵۵۵
 پلیدی سگی جادوی پیر گرگ ۶
 به تنخم و به تن ۸ ۵۵ چو افراسیاب
 سپر کرده ام جان شیرین به پیش ۹
 گرایدون که یابم بر آن ۱۰ پیل دست
 بن بدهد این ۱۲ لشکر بی شمار ۵۶۰
 بدادش بدو باره خویش و زین
 که بر آهنین کوه کردی گذار
 بنزد زریر آن سر انجمن ۱۵
 پراز خاک ریش و پراز گرد چشم ۱۷
 به پیش اندرون کشته چون کوه تل ۵۶۵
 زینهان همی تاخت بر گرداوی ۱۹
 بینداخت ژوین زهر آب دار ۲۰
 بخون تر شد ۲۱ آن شهر یاری تنش

۱ - «د» : باورد که سر بر افرازدا .

۲ - «p» : بشد . «د» : ... و زرد گشه .

۳ - «د» : بسی این سخن را بر اینسان .

۴ - «د» «p» : خیره . ۵ - «د» : بزرگ .

۶ - «د» : بنید و سگ و جادو و پیر و گرگ .

۷ - بجز «د» : بزرگ . ۸ - بجز «د» :

به بیخ و به بن . ۹ - بجز «د» : آوردم .

کردم این جان شیرین به پیش . ۱۰ - «د» : این مرد .

۱۱ - «p» : تنش گر : نسخ دیگر بجز «د» : پیش این . ۱۲ - بجز «د» : آن . ۱۳ - «د»

۱۴ - «p» : بدوداد . ۱۵ - «p» : ناپاکوار : «د» : ناهوشیار . ۱۶ - «p» «د» : سوی آن خردمند

گرد سوار . ۱۷ - «د» : چنان بر زو خشم . ۱۸ - «p» : رفتن و را : «د» : چنان پیش او . ۱۹ - «د» : نهانی ... او .

۲۰ - «د» : پس انداخت ژوین زهر آب دار

زینهان بدان شاهزاده سوار .

۲۱ - «د» : بخون غرقه شد . و بیت زیرین را اضافه دارد :

بیک زخم او رانش افکار کرد وزان پشت زینش نکون ساز کرد .

دریغ آن جوان ۱ شاهزاده سوار	بیفتاد از اسپ اندرون شهریار
سلیحش زتن ۲ پاك بیرون کشید	۵۷۰ فرود آمد آن بی درفش پلید
درفش نگون ۴ و افسر پر گهرش	سوی شاه برداشت زرین ۳ کمرش
درفش از بر پیل بگذاشتند ۵	سپاهش همه بانگ برداشتند
بگردانندرون ماه گردان ندید ۷	چو گشت اسپ از ۶ کوه سر بنگرید
که روشن بدی زو همیشه سیاه ۸	گمانی برم گفت کان گرد ماه
که شیر ژیان آوریدی بزیر	۵۷۵ نبرده برادرم فرخ زریر
بماندند گردان و ز انداختن	فکندست ۹ از اسپ کز تاختن
مگر کشته شد شاه آزادگان	نیاید ۱۰ همی بانگ مه زادگان
بنزدیکی آن درفش سیاه	هیونی بتسازید تا رزمگاه
کم ۱۲ از داغ اودل پراز خون شدست	ببینید گفتا که او ۱۱ چون شدست
که آمد یکی خون ز دیده چکان	۵۷۰ بدین اندرون بود شاه جهان
نگهدار تاج و سیاه ترا	بشاه جهان گفت مساه ترا
سواران ترکش ۱۳ بکشتند زار	جهان بهلوان آن زریر سوار
مراورا بیفکند و برد آن درفش	سر جادوان جهان بیدرفش
بشاه جهان مرگی آمد بدید ۱۴	چو آگاهی کشتن او رسید
بدان تاج خرم بباشید خاك ۱۵	۵۸۵ همه جامه تا پای بدرید پاك
چه گویم کنون شاه لهر اسپ را	همی ۱۶ گفت داننده جاماسب را
چگویم بدان ۱۷ پیر گشته بدر	چگونه فرستم فرسته بدر
که برد آن نبرده سوار ترا ۱۸	چه گویم چه کردم نگار ترا
چو تابنده ماه اندرون شد بمیغ	دریغ آن کو شاهزاده دریغ
نهدید از برش زین گشتاسبی	۵۹۰ بیارید گلگون لهراسبی

- ۱- «د» «p»: آنچه آن . ۲- بجز «د»: همه . ۳- بجز «د»: اسپ . ۴- بجز «د»: نکو .
 ۵- «د»: بفراشتند . ۶- «د»: زان . ۷- «د»: برادرش را از اسپ افکنده آید .
 ۸- «د»: گردشاه... همه تاج و کام . ۹- «p»: فکندش . ۱۰- بجز «p»: نیاید و «د»
 بیت را ندارد . ۱۱- بجز «د»: کان شاه من . ۱۲- بجز «د»: که . ۱۳- «p» «د»: ترکان .
 ۱۴- «د»: دل شاه را زو غم آمد بدید . ۱۵- «د»: ... تاناف بدرید چاك بدان
 خسروی تاج میریخت خاك . «p»: بر آن خسروی تاج بر کرد خاك . ۱۶- بجز «د»: چنین .
 ۱۷- «د»: بنزدیک . ۱۸- این بیت در «د» نیست .

بیاراست مرچستن کینش را
 جهان دیده دستور گفتش بیای
 بفرمان دستور دانای راز
 بلشکر بگفتا کدامت شیر
 که پیش افکنند ۳ باره بر کین اوی
 پذیرفتم این از خدای جهان
 که هرگز میانه نهد پیش پای
 ز لشکر نیاورد کس پای پیش

بورزیدن دین و آیینش را ۱
 بکین خواستن ۲ مرترا نیست رای
 فرود آمد از اسپ و بنشست باز
 که باز آورد کین فرخ زریر
 که باز آورد باره و زین اوی ۵۹۵
 پذیرفتن راستان و مهسان
 مراو را دهم دخترم را همای
 نجنبیدزیشان کس از جای خویش ۴

آگاهی یافتن اسفندیار از کشته شدن زریر

پس آگاهی آمد باسفندیار
 بدوت از غم او بکاهد همی
 گونا مور دست بردست زد
 چو را برزم اندرون دیدمی
 درینا - سوارا گوا مهترا
 که کشت آن شه ۹ پیل نستوه را
 درفش و بس لشکر و جای خویش
 بقلب ۱۰ اندر آمد میانرا بیست
 برادرش بد پنج زیبای گاه
 همه ایستادند در پیش اوی
 بازادگان گفت پشت سپاه
 نگر تاچه گویم نکو بشنوید

که کشته شد آن شاهزاده سواره ۵
 کنون کین او خواست ۶ خواهد همی ۶۰۰
 چه پنهان ۷ کند گفت هنگام بد
 همیشه ازین روز ترسیدمی ۸
 که بختش جدا کرد تاج از سرا
 که کند از زمین آهنین کوه را
 برادرش را داد و خود رفت پیش ۶۰۵
 گرفت آن درفش ۵ مایون بدست
 همه نامداران ۱۱ و همتای شاه
 که لشکر شکستن بدی کیش اوی ۱۲
 که ای نامداران و پوران ۱۳ شاه
 بدین خدای جهان بگروید ۶۱۰

۱- بجای این بیت در «د» بیت زیرین آمده است :

شوم کینه او بخوام همی و گرنه ازین غم بکاهم همی .

و «P» این بیت نسخه «د» را آورده است و بیت متن را نیز با اختلاف ذیل ضبط کرده :

بسازم همی جستن کینش را بورزم همی دین و آیینش را

۲- بجز «p» «د» : بکینه شدن . ۳- «د» : اسپ ؛ «p» : آورد ... ۴- «د» : پیش

پای ... نرم جای . ۵- «د» : شیرنیزه گذار . ۶- «p» : جست . ۷- «د» : چنین میکند ؛ «C» :

چنیها . ۸- «د» : همه ساله زین زور ترسیدمی چو اورا برزم اندرون دیدمی . ۹- «د» :

کو . ۱۰- «د» : به پیش . ۱۱- «د» : نامبردار . ۱۲- «د» بیت ذیلرا افزوده است :

بصف اندر استاد شاه دلیر .

۱۳- «د» «p» : گردان .

که بددین ۱ بدید آید از پاک دین
 که کس بی زمانه نمر دست ۲ نیز
 چه نیکوتر از مرگ در کارزار
 مجوید فریاد و سر مشرید
 نگر تا نرسید از آویختن
 زمانی بکوشید و مردی کنید
 بماند درین ۴ کالبد جان من
 بمیرد همه لشکر پیر گرگ ۵
 که بانگ پدرش آمد از کوهسار ۶
 همه مرا چون تن و جان من
 که از بخشمان ۷ نیست روی گریغ
 بجان زری آن گرامی ۹ سوار
 بمن شاه ۱۰ لهراسب نامه نوشت
 که گر بخت نیکم بود دستگیر
 با سفندیارم دهم تاج و گاه
 دهم همچنان تاج شاهی و را ۱۳
 و را خسروی تاج بر سر نهم

بدانید شاهان که روزیست این
 نگر تا نرسید از مرگ و چیز
 اگر کشت ۳ خواهد همی روزگار
 شما از پس کشتگان منگرید
 نگر تا نبینید بگریختن ۶۱۵
 سر نیزه هارا برزم افکنید
 اگر کار بندید فرمان من
 شود نامتان در جهان بزرگ
 بدین اندرون بود اسفندیار
 که ای نامداران و گردان من ۶۲۰
 مرسید از نیزه و تیر و تیغ
 بدین خدای و گو اسفندیار ۸
 که اکنون فرود آمد اندر بهشت
 پذیرفته ام من از آن ۱۱ شاه پیر
 که چون ۱۲ باز گردم ازین رزمگاه ۶۲۵
 چنانچون پدر داد شاهی مرا
 سپه را همه با پشتون دهم

رفتن اسفندیار بچنگ ارجاسپ

خداوند اورنگ و با سهم تن ۱۴
 بزاری به پیش اندر افکنده سر
 ز شرم پدر سرفکنده نگون
 بسان یکی دیو جسته ز بند ۱۷
 چنان کاندر افتد بگلپرگ باد
 زیمش همی مرد ۱۴ هر کش بدید ۱۸

چو اسفندیار آن گوپیلتن
 از آن کوه ۱۵ بشنید بانگ پدر
 خرامید و نیزه بچنگ ۱۶ اندرون ۶۳۰
 یکی دیزه پی بر نشسته بلند
 بدان لشکر دشمن اندر فتاد
 همی کشت از ایشان و سر می برید

- ۱- «د» : بی دین . ۲- «د» : در زمانه نماندست . ۳- بجز «د» : و گر کشت.
- ۴- بجز «د» : بدین . ۵- «د» : که بر مرگ دارد گذر شیر و گرگ . ۶- این بیت و بیت بعد در «د» نیست . ۷- بجز «د» : بخش ما . ۸- «د» : جهان کرد کار . ۹- «د» : نبرده .
- ۱۰- «C» «p» : که من سوی . ۱۱- «د» : پذیرفتم ای درزگی . ۱۲- «د» : چومن .
- ۱۳- «ت» این بیت و بیت بعد از ضبط نکرده است و «د» بیت دوم را . ۱۴- «د» : تهمت .
- فرهنگ و بازورتن . ۱۵- «د» : گوته . ۱۶- «د» : بدست . ۱۷- «د» : بیت را ندارد .
- ۱۸- «د» : همی آفرین کرد هر کس که دید : «p» : ز پس تر همی رفت .

- ونستور ۱ پور زریر سوار
 یکی اسپ آسوده نی-زرو
 بخواستش از آن اسپ دار پدر ۴
 بیاراست و بر گستوان بر فکند
 بیوشید جوشن برو بر نشست
 از اینسان ۶ خرامید تارزمگاه
 همی تاخت وان باره راتیز کرد
 از آزادگان هر که دیدی براه
 کجا او فتادست گفتی ۸ زریر
 یکی مرد بد نام او اردشیر
 پیرسید ازو راه فرزند خرد
 فکندست گفتا میان سپاه
 بروزود کانجا ۹ فتادست اوی
 پس آن شاهزاده برانگیخت پور
 همی تاختش تا بر او رسید
 برفتش دل و هوش ۱۲ بر پشت زین
 همی گفتش ۱۳ ای ماه تابان من
 بدان رنج و سختی پیروردیم
 ترا تا سپه داد لهر اسپ شاه
 همه ۱۴ لشکر و کشور آراستی
 کنون کت بگردون بر افراخت نام ۱۵
 شوم زی برادرت فرخنده شاه
- ۶۳۵ زخیمه خرامید زی اسپ دار ۲
 جهنده یکی کوه و آگنده خو ۳
 نهاد از براو یکی زین زر
 بفتراک بست آن کیانی کمند ۵
 بمیدان خرامید و نیزه بدست
 سوی باب کشته همی جست راه
 ۶۴۰ همی آخت کینه همی کشت مرد
 پیرسیدی از نامدار سپاه ۷
 پدرم آن نبرده سوار دلیر
 سواری گرانمایه کرد گیر
 سوی بابکش راه بنمود کرد
 ۶۴۵ بنزدیکی آن درفش سپاه
 مگر باز بینیش یک باره روی
 همی کشت مرد و همی کرد شور
 چو او را بر آن ۱۰ خاک کشته بدید ۱۱
 فکند از برش خویشتن بر زمین
 چراغ دل و دیده و جان من
 ۶۵۰ کنون چونکه رفتی بکه اسپردیم
 و گشت اسپ را داد گاه و کلاه
 همی رزم را بارزو خواستی
 شدی کشته خود نار سیده ۱۶ بکام
 ۶۵۵ فرود آی گویم ازین خوب گاه

- ۱- «د» «p» : چو نستور. ۲- «د» : زخانه... زی شهریار. ۳- «د» : «p» پور آگنده جو.
 ۴- «د» : بخواست و بیاورد بر جای بر: «p» : بخواست او... ۵- «د» : بر بست پیچان کمند.
 ۶- بجز «د» «p» : از آن سو. ۷- «د» : نامبردار شاه. ۸- «د» : گفتا. ۹- «د» : نگه کن
 که آنجا. ۱۰- بجز «د» : بدان. ۱۱- «p» : بیت زبرین را درج کرده است:

بدید آن رخانش چو نزدیک شد جهان بین او نیز تاریک شد.

- ۱۲- بجز «د» : وز. ۱۳- «د» «p» : همی گفت. ۱۴- «د» : همه. ۱۵- بجز «د» : بکامت
 بکینی بر افروخت (p : بر افراخت). ۱۶- بجز «p» : و نار سیده.

که از تونه این بد سزاوار اوی
 زمانی برینسان همی بود دیر
 همی رفت با پانگک ۲ تاپیش شاه
 شه خسروان گفت ای جان باب
 ۶۶۰ کیان زاده گفت ای جهاندار شاه
 که ماندست ۴ شاهم بر آن خاک خشک
 چو از پور بشنید شاه این سخن
 جهان بر جهاندار تاریک شد
 بیارید گفتا سیاه مرا
 ۶۶۵ که امروز من از پی کین اوی
 یکی آتش اندازم ۸ اندر جهان
 چو گردان بدیدند از رزمگاه
 که خسرو بیچیدش آراستن
 نپاشیم گفتند همداستان
 ۶۷۰ برزم اندر آید بکین خواستن
 گرانمایه دستور گفتش بشاه
 به نستور ده باره بر نشست
 که او آورد باز کین پدر

برو کینش از دشمنان بازجوی ۱
 پس آن بارگی اندر آورد زیر
 که بنشسته بود از بر خوب گاه
 چرا کرده ای دیدگان را پر آب ۳
 برو کینه باب من باز خواه
 سیه ریش او پروریده بمشک ۵
 سیاهش بید روز روشن زین
 تن پیلوارش باریک شد
 نبرده ۶ قبا و کلاه مرا
 برانم ازین چینیان خون بجوی ۷
 کز اینجا بکیوان رسد دود آن
 از آن تیره آورد گاه سیاه ۹
 همی رفت خواهد بکین خواستن ۱۰
 که شاهنشاه و کدخدای جهان
 چرا باید این لشکر آراستن
 نباید رفتن بدان کینه گاه
 مراورا سوی رزم دشمن فرست
 از آن کش تو باز آوری خوب تر

کشتن نستور و اسفندیار بی درفش را

بدادش بدو شاه بهزاد را
 ۶۷۵ پدر کشته آن گه ۱۲ میان را بیست
 همان ۱۱ جوشن و خود پولاد را
 سیه و رنگ بهزاد را بر نشست

- ۱- «C» بیت را ندارد ولی در چاپ تهران ضبطست . ۲- «د» : زاری کنان .
- ۳- «p» «د» بجای این بیت و بیت بعد بیت ذیلرا آورده اند :
- بشه گفت ای خسرو نیکخواه
 برو کینه بابکم را بخواه .
- ۴- «p» «د» : فکنده است . ۵- «د» : او را غلامت مشک . ۶- : ابردی ؟ متن نیز مشکوک
 است و ظاهراً ضبط «د» بردی است . ۷- بجز «د» : برانم ز خون پلان چند جوی .
- ۸- «د» : انگیزم . ۹- «د» «p» : از اینگونه آورد گاه و سیاه . ۱۰- «د» این بیت را
 ندارد و دو بیت ذیلرا نیز درج کرده است که در «p» نیز هست بجای دو بیت بعد متن :
 بیآواز گفتند ای شاه دین
 نباید تو را شاه کین جستن
 که ارجاست خواهد همی (کنون) جستن .
- ۱۱- بجز «p» : سیه . ۱۲- متن بروخیم : پسر شاه کشته ؛ «P» : ... آنرا ؛ متن ما از «د» است .

خرامید تا در میان سپاه ۱
 پیش صف دشمنان ایستاد
 منم گفت نستور ۲ پور زریر
 کجا باشد آن جادوی بیدرفش
 چو پاسخ ندادند آزاد را
 بکشت از تکینان لشکر بسی
 وزین ۴ سوی دیگر گواسفندیار
 چو سالار چن دید نستور را
 بلشکر بگفت این که شاید بدن
 بکشت از تکینان من بی شمار
 که ۷ نزد من آمد زریر از نخست
 کجا باشد آن بی درفش ۸ گزین
 بیامد هم اندر زمان بی درفش
 نشسته بر آن باره خسروی
 خرامید تا نزد ۱۱ نستور شاه
 گرفته همان تیغ زهر آب دار
 بگشتند هر دو بشمشیر و تیر
 پس آگاه کردند از آن کارزار
 همی تاخاش تا ۱۴ بدیشان رسید
 برانگیخت ۱۵ اسب از میان نبرد
 بینداخت آن زهر خورده بروی
 نیامد برو تیغ زهر آب دار
 زدش پهلوانی یکی برجگر
 زبانه نگون اندر افتاد و مرد

نشسته بر آن خوبرنگ سپاه
 همی بر کشید از جگر سرد باد
 پذیره نیاید مرا نره شیر
 که او دارد آن کاویانی ۳ درفش
 برانگیخت شپرنگ بهزاد را ۶۸۰
 پذیره نیامد مر او را کسی
 همی کشت شان بی مرویشمار
 کیان تخمه و پهلوان پوره ۵ را
 کزینسان همی نیزه داند زدن
 مگر گشت زنده ۶ زریر سوار
 بدین سان همی تاخت باره درست
 هم اکنون سوی ۹ منش خوانید همین
 گرفته بدست آن درفش بنفش ۱۰
 بیوشیده آن جوشن پهلوی
 چراغ همه لشکر و پور شاه ۶۹۰
 که افکنده بد زوزریر سوار ۱۲
 سر جادوان ترک و پور زریر ۱۳
 پس شاه را فرخ اسفندیار
 سر جادوان چون مر او را بدید
 چو دانست کش بر سر افتاد مرد ۶۹۵
 مگر کش کند تیره رخشنده روی ۱۶
 گرفت آنکهی تیغش اسفندیار ۱۷
 چنان کز دگرسو برون کرد سر
 بدید آن کیان زادگی دست برد

۱ «p»: و آمد سوی رزمگاه . ۲ «د»: نستوه (در تمام صفحات) . ۳ «د»: که دارد
 ز چشمید با خود . ۴ «د» «p»: و زان . ۵ «د»: کوه، بمناسبت نستوه مصرع اول .
 ۶ «د» «p»: مگر زنده گشت آن .
 ۷ «د»: چو . ۸ «د»: بندرفش (همه جا) . ۹ «p»: بر . ۱۰ «د» «p»:
 اندرش آن دوفش . ۱۱ «د» «p»: پیش . ۱۲ «د»: بر زوزر سار ؛ «p» بیت را ندارد .
 ۱۳ «د»: ... بزوبین و تیغ بر آمد یکی گرد چون تیره میخ . ۱۴ «د»: بتا زید تا نزد ایشان .
 ۱۵ «د»: بجز «د»: بر افکنند . ۱۶ «د»: بینداخت زهر آب داده بدو مگر که ...
 ۱۷ «د»: گرفتش همان تیغ...؛ متن بروخیم: گرفتش همان تیغ شاه سوار . متن ما از «د» است .

۷۰۰	فرود آمد از باره اسفندیار	سلیح ز ریر آن گو نامدار ۱
	از آن جادوی زشت ۲ بیرون کشید	سرش را ز تن نیمه اندر برید
	نکورنگ اسب ز ریر و درفش	ببرد و سر بی هنر بیدرفش ۳
	سپاه کیی ۴ بانگ بر داشتند	همی ۵ نعره از چرخ بگذاشتند
	که پیروز شد شاه و دشمن فکند	برفت و بیاورد اسب سمند ۶
۷۰۵	شد آن شاهزاده سوار دلیر	سوی شاه برد آن سمند ز ریر
	سریر جادو نهادش به پیش ۷	کشنده بکشت اینت آیین و کیش

مگر یختن ارجاسپ از کارزار

۷۱۰	چو باز آورد آن گرانما به کین	بر اسب ز ریری ۸ بر افکند زین
	خرامید تا پیش ۹ آورد گاه	بسه بهره کرد آن کیانی سپاه
	از آن سه یکی را ۱۰ بنستور داد	یل لشکر افروز فرخ نژاد ۱۱
	دگر بهره را با برادر سپرد	بزرگان ایران و مردان کرد
	سوم بهره را سوی خود باز داشت	که چون ابرغر نده آواز داشت
	چونستور گردنکش ۱۲ پاك تن	چو نوش آذر آن پهلو رزم زن ۱۳
	همیدون بیستند پیمان برین	که گرتیغ دشمن بدرد زمین
	نگردیم زنده ۱۴ ازین جنگ باز	نداریم ازین بد کنش ۱۵ چنگ باز
۷۱۵	برین بر بیستند تنگ استوار	بگفتند و رفتند زی کارزار ۱۶

- ۱- «د» : نبرده سوار . ۲- بجز «د» «p» : پیر . ۳- «د» : نکو رنگ باره بزین
 درفش ببرد او با آن سریر بنفش ؛ «p» : ببرد او با آن سریر . ۴- «د» : سپه یکسره .
 ۵- بجز «p» و «د» : همه . ۶- «p» : همان نیزه آورد باز و سمند . ۷- «د» : سر بریدرفش
 بیفکند پیش . ۸- «p» : با اسب زویر اندر . ۹- بجز «د» : باز .
 ۱۰- بجز «د» «p» : از آن بهره ابر . ۱۱- «د» : نبره سپهدار فرخ نژاد . ۱۲- «د» :
 چونستوه و آن خسرو . ۱۳- «C» : پهلو ان رزم زن ؛ «د» : نوش آذر کرد لشکر شکن ؛
 «p» : ... آن کرد لشکر شکن و بیت ذیل را افزوده است که در «د» نیز هست با اخلاقی در مصراع دوم .
 بهم ایستادند در پیش اوی «p» : که لشکر شکستن بدی کیش اوی .
 «د» : یکو چون هر برود گر کینه جوی ۱۴- «د» : یک تن . ۱۵- بجز «د» «p» :
 بد گمان . ۱۶- «د» : بدین ایستادند هر سه بگاه بر رفتند یکسر سوی رزمگاه ؛ «p» : برین
 ایستادند هر سه سوار بر رفتند یکسر سوی کارزار .

- چو ایشان فکندند اسب از میان
 همه یکسر از جای برخاستند
 از ایشان بگشتند چندان سوار ۲
 چنان خون همی رفت بر کوه و دشت
 چو ارجاسب آن دید آمد به پیش
 گوگرد کش نیزه اندر نهاد
 همی دوختشان سینه ها باز پشت ۶
 چو دانست خاقان که ماندست و بس ۸
 سپه جنب جنبان شد و کار گشت
 هم آنگاه اندر گریز ۱۱ ایستاد
 پس اندر گرفتند ۱۳ ایرانیان
 بگشتند از ایشان زهر سو بسی
- کوان و جوانان ۱ ایرانیان
 جهانرا بجوشن بیاراستند
 کز آن تنگ شد جای آن کارزار ۳
 کز آن آسیاها بخون در بگشت
 ابا نامداران و مردان ۴ خویش ۷۲۰
 بران نرّه دیوان پیغو نژاده ۵
 چنین تابسی ۷ سرکشان را بگشت
 نیارد شدن پیش او نیز کس ۹
 همی بود تاروز اندر گذشت ۱۰
 بشد رویش ۱۲ اندر بیابان نهاد ۷۲۵
 بدان لشکر بی مر ۱۴ چینیان
 نپندشودشان این ۱۵ شگفتی کسی

بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار

- چو ترکان بدیدند کارچاسپ رفت
 همه مهترانشان ۱۷ پیاده شدند
 کمانهای ترکی بینداختند
 بزاریش گفتند اگر ۱۹ شهریار
 بدین اندر آیم و پرسش کنیم
 پس آزادگان این سخن را بنیز
 زدند تیغ و گشتند از ایشان همی
- همی آید ۱۶ ازهر سو بی تیغ تفت
 به پیش گو اسفندیار آمدند
 قبای از بدنها ۱۸ برون آختند ۷۳۰
 دهد ۲۰ بندگان را بجان زینهار
 همه آذران را پرستش کنیم
 نه برداشتند ایچ گونه بچیز
 جهان شد زخو نشان درخشان همی ۲۱

- ۱- «د» «p» : ودایران . ۲- «p» «د» : سپاه . ۳- «p» «د» : جای آوردگاه .
 ۴- «د» : کردان . ۵- این بیت در «د» دو سطر بالاتر است و بیت ذیلرا اضافه دارد :
 نیزه دگر باره اسفندیار یکی خون فشان کرد در کارزار .
 ۶- بجز «p» : تا به پشت . ۷- «د» : تا همه ؛ «p» : تاسر . ۸- «د» : اومانند و بس ؛
 «p» : کز آن سپس . ۹- «د» «p» : هیچکس . ۱۰- این بیت در «د» نیست .
 ۱۱- «د» : گریغ . ۱۲- «د» : شد و روی . ۱۳- بجز «د» : نهادند . ۱۴- «د» : وزمزن .
 ۱۵- «C» : از ؛ نسخ دیگر بجز «د» : ای . ۱۶- بجز «د» : آمد . ۱۷- «د»
 «p» : همه سرکشان خود . ۱۸- بجز «د» : نبردی . ۱۹- «د» : بزاری بگفتند کای ؛ «p» :
 ... کای . ۲۰- «p» : دهی ؛ «د» : ده این . ۲۱- «د» این بیت و بیت پیش را ندارد و در
 «C» این بیت چنین ضبط شده است :
 کجا رحمت آورد گشت اسب شاه از ایشان بگشتند چندان سپاه

۷۳۵	چو آواز بشنید اسفندیار ۱	بجان و بتن ۲ دادشان زینهار
	بدان لشکر فرخ ۳ آواز داد	گویلتن شاه خسرو ۴ نژاد
	که ای نامداران ایرانیان	بگردید ازین لشکر چینیان ۵
	کنون کاین سپاه عدو گشت پست	ازین پس ز کشتن بدارید دست
	که بس زار و خوارند و بیچاره وار	دهید این سگانرا ۷ بجان زینهار
۷۴۰	بدارید دست از گرفتن کنون	مبندید کس را مر یزید خون
	متازید و این کشتگان مسپرید	بگردید و آن خستگان بشمرید ۸
	مگیریدشان بهر جان زریز	بر اسپان جنگی مپایید دیر
	چو لشکر شنیدند آواز اوی	شدند از برخستگان باز اوی ۹
	بلشکر که خود ۱۰ فرود آمدند	به پیروز گشتن تبیره زدند
۷۴۵	همه شب نخفتند از آن ۱۱ خر می	که پیروز گر گشت شاه زمی ۱۲
	چو اندر گذشت آن شب تبیره گون	بر آن شیر مردان ری زنده خون ۱۳
	کی ۱۴ نامور باسران سپاه	پیامد بدیدار آن ۱۵ رزمگاه
	همی گرد آن کشتگان بر بگشت	گر ادید بگریست و اندر گذشت ۱۶
	برادرش را دید کشته بزار	بآورد که ۱۷ بر در افکنده خوار
۷۵۰	چو اورا چنان زار و کشته ۱۸ بدید	همه جامه خسروی بر درید
	فرود آمد از شوالک ۱۹ خوب رنگ	بریش خود اندر زده هر دو چنگ
	همی گفتش ۲۰ ای شاه گردان بلخ	همه زندگانیم شد بی تو ۲۱ تلخ

- ۱- «C»: ازین پس چو بشنید آواز زار؛ «د»: از ایشان چو ... ۲- «د»: بیخشود
 و پس . ۳- «د»: کشن . ۴- «د»: فرخ . ۵- این بیت در «د» نیست .
 ۶- «د»: زار و آردند . ۷- «د»: سرانرا . ۸- «د»: این بستگان ... و برخستگان
 مگردید . ۹- «p»: ... همه زی تهمتن نهادند روی؛ نسخ دیگر بجز «د»: آواز اوی ...
 بازوی . ۱۰- «د»: آنکه . ۱۱- بجز «د» «p»: از . ۱۲- بجز «د»: که پیروزی
 بودشان رستی . ۱۳- بجز «د»: بدشت و بیابان همی رفت خون . ۱۴- «C»: گو؛ «د»:
 یکی . ۱۵- «د»: همانگاه آمد بدان ... و اضافه دارد:

همه شمع و آتش بر افروختند دل دشمن از کینه میسوختند.

- ۱۶- «د»: بسی کشته افکنده بر روی دشت . ۱۷- بجز «د»: بر آورد که . ۲۸- «p»:
 خوار گشته؛ «د»: خوار و کشته . ۱۹- «p»: باره . ۲۰- «د» «p»: گفت .
 ۲۱- «p»: همه زندگانیم ما گشت؛ نسخ دیگر بجز «د»: همه زندگانیم بگردیم .

نبرده سوارا گزیده گوا ۱	دریغا گوا خسروا مهشرا ۱
چراغ کبی افسره لشکرا ۳	ستون منا پسرده کشورا
۷۵۵ بدست خودش روی بسترد پاك	فراز ع آمد و برگرفتش زخاك
توگفتی زیر از بنه خود نراد	بتابوت زربتش اندر نهاد
بتابوت نهادر نهادند ۶ پیش	کیان زادگان هر کسی راه ۵ زخویش
کسی را که خسته است بیرون برند	بفرمود تا کشتگان بشمرند
بدشت و بکوه و بیابان و راه	بگشتند برگرد آن رزمگاه
۷۶۰ هزار و صد و ششت و شش نامدار ۷	از ایرانیان کشته بد سی هزار
که از پای پیلان برون چسته بود	هزار و چهل نامور خسته بود
از آن هشتصد سرکش و نامدار ۹	وزان دشمنان کشته بد صد هزار ۸
چنان جای بد ۱۰ تا توانی مایست	دگر خسته بد سه هزار و دو بیست

باز آمدن گشتاسب پیلان

سوی گاه باز آمد از رزمگاه ۱۱	کی . نامبردار فرخنده شاه
۷۶۵ سوی کشور نامور کش سپاه	به نستور گفتا که فردا بگاه
بزد کوس و لشکر ۱۳ بنه بر نهاد	گزیده ۱۲ سپهبد هم از بامداد
همه چیره دل گشته و رزم جوی	بایران زمین باز کردند روی
نهشتند بر جایگه هیچ ۱۴ چیز	مر آن خستگانرا ببردند نیز
بدانسا پزشکان سپردندشان	بایران زمین باز بردندشان
۷۷۰ بیور مهین داد فرخ همای	چوشاه جهان باز شد باز جای
عجم را چنین بود آیین و داد	سپه را به نستور فرخنده داد

- ۱- «p» : دریغا سرا مهشرا سرورا ؛ نسخ دیگر بجز «د» : دریغا نگارا مها خسروا .
- ۲ - «p» : چراغ جهان افسر کشورا ؛ «د» : چراغ بسی افسر و کشورا . ۳- این بیت در «p» و «د» نیست . ۴ - «p» «د» : فرود . ۵ - «p» : کیان زادگان و جوانان ؛ نسخ دیگر بجز «د» : گو آزادگان با جوانان . ۶ - بجز «د» : اندر افکند .
- ۷ - «د» : ... شصت بد ... «p» : از این هفتصد سرکش و نامدار . و مرآجه شود بیاورنی شماره ۹ .
- ۸ - «د» : وزان چینیان بد و صدوسی هزار . ۹ - «د» : از آن هفتصد ... «p» : هزار و صد و شصت و سه . ۱۰ - «د» : بر این جایگه . ۱۱ - «د» ندارد . ۱۲ - «F» : پیامد . ۱۳ - «p» : نای رویین . ۱۴ - «p» «F» : از آن خستگان ؛ نسخ دیگر بجز «د» : از آن خسته و کشته .

سوار جهانجوی ۲ و نیزه گذار
یکی تا بر شاه ۴ ترکان بتاز
بکش هر که پای بکین پدر
بدادش همه بی مر و بی شمار ۲
و شاه جهان از بر تخت و گاه ۸
سپه را همه یکسره بار داد ۹
سپه راهمی کردش ۱۰ آراسته
کسی را نهشت ایچ ۱۱ ناداده چیز
کرا پایه بایست پایه نهاد ۱۲
سوی خانهاشان فرستاد باز
بگاہ شهنشاهی اندر نشست
برو عود هندی همی سوختند
همه هیزمش عود و عنبرش خاک

بدادش از آزادگان ۱ ده هزار
بفرمود و گفت ای گونیزه باز ۳
بآیاس و خلخ ۵ همی برگذر
زهرچش بیایست بودش بکار ۶
هم آنگاه نستور برد آن سپاه
نشست و کیی تاج بر سر نهاد
در گنج بگشاد و ز خواسته
سرانرا همه شهرها داد نیز
کرا پادشاهی سزا بد بداد ۷۸۰
چو اندر خورکارشان داد ساز
خرامید بر گاه و باره بیست
بفرمود تا آذر افروختند
زمینش بکردند از زر پاک

- ۱ «د» «p» : شمار سپاهش بدی . ۲ - «p» «F» : سواران جنگی . ۳ - «p» : رزم ساز .
۴ - «p» «F» : یکی باز شوسوی ؛ «د» : یکی تابر شاه توران . ۵ - «p» : باطراف خلخ
یکی ؛ «د» : باطراف خلخستان . راجع بکلمه آیاس رجوع کنید بیاد داشت مربوط بیت ۵۳۹ .
۶ - «p» و چاپ تهران : ... و بودش بکار ؛ «د» : هر آنچه بیایست ... ۷ - «د» «p» :
بفرمود دادن همه (د : بدو) شهریار . ۸ - «د» : سوی شهر ترکان بآیین و راه .
۹ - «د» : سپه را سراسر همه بار داد کسی را که او بود مهتر نژاد . ۱۰ - «د»
«p» : همه کرد . ۱۱ - «p» «F» : بنگذاشت ؛ «د» : نماند ایچ . ۱۲ -
«د» از اینجا تا بیت ۷۹۵ ندارد و بجای آن شش بیت دیگر دارد که آنهم با اندک اختلافی
ابیات ۸۲۳ تا ۸۳۰ متن ماست و چون «د» برخی از آنها را آنجا نیز ندارد هر شش بیت
را اینجا می آوریم :

سپاهی برون کرد مردان مرد
خراسان بدو داد و کردش کسی
جهان گشت ایمن بداد و بدین
طمع کس ز کس بر جو سیم نه
و برزبگران نعم میکاشتند
بشهر اندرون کم شده بدنشان

برادرش را خواند شاه نبرد
بدو داد دینار و گوهر بسی
چو بکچند گاهی بر آمد برین
کسیرا به بد از کسی بیم نه
سواران جهانرا همی داشتند
بدین خرمی بد سراسر جهان

<p>۷۸۵ یسش خان گشتاسپی نام کرد نهادند چاماسپ را موبدش که مارا خداوند یاغ نهشت که مان بر همه کار ۳ پیروز کرد که داند چنین جز جهان آفرین ۷۹۰ گزیتی باژپرستان دهید که فرخ شد آن شاه وارجاسپ شوم غلامان و اسپان آراسته گزیتش بدادند و شاهان سند</p>	<p>همه کار او را ۱ باندام کرد بفرمود تا بر در گتیدش سوی کاردانا نش نامه نوشت شبان شده ۲ تیر معان روز کرد بنفرین شد ارجاسپ و ما بافرین چو پیروزی شاه تان بشنوید چو آگاه شد قیصر آن شاه روم فرسته فرستاد با خواسته شاه بر پرستان ۵ و شاهان هند</p>
---	--

فرستادن گشتاسپ اسفندیار را به همه کشور

و دین به گرفتن ایشان ازو

<p>نشسته بتخت کبی نامدار ۶ ۷۹۵ بزرگان و شاهان مهتر نواد بدستانندرون گرزۀ گاوسار ۷ بزیر کلاش همی تافت ماه ۸ سر افکنده و دست کرده بکش زجان و جهانش همی بر گزید ۸ همی آرزو نایدت ۱۰ کار زار ۸۰۰ که تو شهر باری و کیهان ۱۲ تراست در گنجها را برو برگشاد که او را بدی پهلوی دست برد هنوزت نشد ۱۴ گفت هنگام گاه</p>	<p>گو نامبردار به روز گار گزینان کشورش را بار داد زپیش اندر آمدگو اسفندیار نهاده بسر بر کیانی کلاه باستاد در پیش وی بنده فش چو شاه جهان روی او را بدید بخندید و گفت ۹ ای یل اسفندیار یل تیغ زن ۱۱ گفت فرمان تراست کی نامور تاج زرینش داد همه کار ایران مر او را سپرد درفشی ۱۳ بدو داد و گنج و سپاه</p>
---	--

۱ - «P» «F» : همه کارها را .
 ۲ - بجز «p» «F» : سپه .
 ۳ - «p» : کیانرا بهر جای ؛ «F» : ابر دشمنان جمله .
 ۴ - «p» : که کردی .
 ۵ - «F» : بت پرستان .
 ۶ - «p» «F» : نشست از بر گاه آن شهریار (F) :
 ۷ - «د» : پیامد پس اسفندیار گزین به پیش پدر دریلی بافرین .
 ۸ - «د» پیت داندارد . ۹ - متن بروخیم : بخندید گفت . ۱۰ - «د» : آبدت . ۱۱ - «د» :
 کینه ور . ۱۲ - «p» «F» : و ایران . ۱۳ - بجز «د» : درفش . ۱۴ - «د» : نبد .

- ۸۰۵ بدو گفت پابت ۱ بزین اندر آر
 بشد تیغ زن گرد کش ۴ پور شاه
 بروم و بهندوستان بر بگشت ۶
 گزارش همی کرد اسفندیار
 چو آگه شدند از نکودین اوی
 ۸۱۰ مرین دین به را بیاراستند
 بتان راسراسر همی ۱۱ سوختند
 همه نامه کردند زی شهریار
 بیستیم کشتی ۱۲ و بگرفت باز ۱۳
 که ماراست گشتیم و هم دین پرست ۱۵
 ۸۱۵ چو آن ۱۷ نامه شهریاران بخواند
 فرستاد زندی پهر کشوری
- همه کشورم را ۲ بدین اندر آر ۳
 بگرد همه کشوران ۵ با سپاه
 زد دریا و تاریکی اندر ۷ گذشت
 بفرمان یزدان پروردگار ۸
 گرفتند از او ۹ راه و آیین اوی
 ازین دین گزارش همی خواستند ۱۰
 بجای بت آتش بر افروختند
 که مادین گرفتیم از اسفندیار
 کنونت نشاید ز ما خواست باز ۱۴
 کنون زند زردشت ۱۶ زی ما فرست
 نشست از بر گاه و یاران بخواند
 پهر نامداری و هر مهتری ۱۸

- ۱ - «د» : پرو پای گردان . ۲ - «p» «F» : همه کشورانت ؛ نسخ دیگر بجز «د» :
 همه کشورانرا . ۳ - «د» اضافه دارد :
 از آن شهرها بت پرستان بکش پس آنشکده کن در آنجا بهش .
 ۴ - «د» : شیردل تیغ زن . ۵ - «د» : کشورش . ۶ - «p» «F» : در... ؛ «د» :
 برگذشت . ۷ - «C» و «F» بیت ذیل دوچ است :
 شه روم و هندوستان وین همه نامه کردند زی پیلتن ؛
 بعلاوه در «F» سه بیت زیرین نیز افزوده شده است :
 وز آنجا بنزد الان راندشاه
 چونزد الان شد کو اسفندیار
 فرود آرد آنجا بکه لشکری
 ابا نامداران هر کشوری .
 ۸ - «د» : همی کرد کار . و این بیت و بیت بعد در «F» نیست . ۹ - «د» : آن .
 ۱۰ - این بیت و بیت بعد در «د» نیست . ۱۱ - بجز «F» : بتان از سر گاه می ؛
 «P» تمام بیت رانداورد . ۱۲ - «د» : ز نار . ۱۳ - «p» : چو ماراست ساز ؛ «F» :
 واو باز کاست ؛ متن بروخیم... ساز ؛ متن ماتصیحح علامه دهخداست .
 ۱۴ - «F» : نباید زما باز خواست . ۱۵ - «د» : چو ماراست دیدیم این ده بهست ؛
 «F» : چو ماراست دیدیم و این دین بهست ؛ «p» : ... و یزدان پرست . ۱۶ - «د» :
 زند استا . ۱۷ - «د» : شد آن . ۱۸ - این بیت در «د» نیست .

- بفرمود تا نامور پهلوان
 بهر جای کان شاه بنهاد روی
 همه خود مراورا ۳ فرمان شدند
 چو گیتی همه راست شد بر پدرش
 کیی وار بنشست بر تختگاه
 برادرش را خواند فرشید ورد
 بدو داد دینار و درهم ۸ بسی
 چو يك چند گاهی بر آمد برین
 فرسته فرستاد هم زی پدر
 جهان ویژه کردم بفرم خدای
 کسی را بنیز از کسی بیم نه
 فروزنده گیتی بسان بهشت
 سواران جهانرا همی داشتند
 برین بر بگردید چندی جهان
- همی گشت بر اچار گوشه جهان
 نیامد کس اندر برش جنگجوی ۲
 بدان در ۴ جهان پاك پنهان شدند ۸۲۰
 گشاد از میان باز ۵ زرین کمرش
 بیاسود یکچند خود ۶ با سپاه
 سپاهی برون کرد مردان مرد ۷
 خراسان بدو دادو کردش کسی
 جهان ویژه گشته ۹ بدو با کدین ۸۲۵
 که ای نامور شاه پیروز گر
 بکشور پراکنده سایه همای
 بگیتی کسی بی زر و سیم نه
 جهان گشته آباد و هر جای گشت
 و ورز یگران و رز میکاشتنند
 بگیتی بدی بود اندر نهان ۱۰ ۸۳۰

بدگوی کردن گرز ماز اسفندیار

چنین گفت گوینده کان روزگار که شه داد تاجی با سفندیار ۱۱

- ۱- «F» : در . ۲ - «p» «F» : نبرده کسی پیش روی . ۳ - «د» : مراورا
 همه کس . ۴ - «د» : از . ۵ - «F» : پاك : «د» : بند .
 ۶ - «p» «F» : که . ۷ - بیت در «د» نیست . ۷ - بجز «p» «F» :
 و مردان مرد . و بیت در «د» قبل آمده بود که در پاورقی ۱۲ صفحه ۵۶ نوشته شد .
 ۸ - «F» «p» : گوهر . و در «د» نیز گوهر است که در پاورقی صفحه ۵۶ نوشته شد .
 ۹ - «p» : کرده . و برای اختلاف این بیت و ابیات ۸۲۷ و ۸۲۹ و ۸۳۰ با نسخه «د»
 رجوع کنید پاورقی ۱۲ صفحه ۵۶ . ۱۰ - «p» : بدین سان بد آسوده یکسر جهان پراکنده گشته
 همه کمرهان و سه بیت ذیلرا نیز افزوده است :

ازین دو یکی کارمن ده نشان
 و یا هیچ باشد دگر کار تو
 خبر های نیکو بر شهریار

چه فرمایی ای شاه گردنکشان
 بیایم بدر که بدیدار تو
 فرسته همی برد از اسفندیار

۱۱ - در «د» اینطور ضبطست :

و رامش همی کرد با چندیار؛

یکی روز بنشست گو شهریار

«د» اضافه دارد :

بدادش ز مردان بدو لشکری
 گزینان ایران و نام آوران.

فرستاد او را بهر کشوری
 شد از پیش او تهمتن با سران

گوی نامبردار فرسوده رزم ندانم چه شان بود آغاز کار ۱ پسر را همیشه بدانندیش بود ۲ از وزشت گفتمی و طعنه زدی نشسته بآرام در بزمگاه ۴ بزرگان و شاهان ۵ مهتر نژاد رخ از درد زرد دل از کین سیاه ۶ نگر تا ز آهوی چه افکنند بن چو دشمن بود گفت ۹ فرزندی چنین گفتمان موبد راست کیش ۱۰ ازو باب را روز بدتر شود از اندازه پس سرش باید پدید خداوند این راز که وین چه راز ۱۲ که این راز گفتن کنون نیست روی ۱۳ فریبنده را گفت نزد من آی نهان چیست از آن اژدها کیش من ۱۴ نباید جز آن چیز کاندر خورد	یکی سرکشی بود نامش گرزم بدل کین همی داشت ز اسفندیار شنیدم که گشت استراخویش بود هر آنجا که آواز ۳ او آمدی ۸۳۵ شاه نامبردار روزی بگناه گزینان لشکرش را یار داد نشسته بد او پیش فرخنده شاه فراز آمد از شاهزاده سخن هم آنکه ۸ یکی دست بردست زد ۸۴۰ فرازش نباید کشیدن به پیش که چون پور با سهم و مهتر ۱۱ شود رهی کز خداوند سر بر کشید چو از راز دار این سخن جست باز ۸۴۵ کیان شاه را گفت ناراست گوی شاه شهریاران تهی کرد جای بگوی اینهمه سر بسریش من گرزم بد آموز ۱۵ گفت از خرد
---	--

- ۱ - «p» : سان ... ؛ «د» : ... از آغاز . ۲ - «د» بیت را ندارد . ۳ - «د» :
او رفتی و . ۴ - «p» «C» : نشسته بد از بامدادان بگناه . و در «C» این بیت
و بیت بعد نیست . ۵ - «د» : جهان دیده گردان . ۶ - «د» : گرزم آمد و ...
نشست و بهانه همی جست راه . و بیت ذیل را نیز اضافه دارد :

که چون شاهرا بر سیر بر زند برو بال او را بخاک افکنند

- و در «p» بیت اضافی زد بجای بیت متن آمده است و بیت دوم با تغییر مخضری در مصراع
اول بدینگونه : که چون شاخ نو بر کهن برزند . ۷ - بجز «د» : بد آهوی .
۸ - «د» : زنا که . ۹ - «د» : که ... ؛ «p» : که دشمن بود ویژه .
۱۰ - «د» : گوید آن موبد خوب ؛ «p» : ... خوب . ۱۱ - بجز «p» : سهم مهتر .
۱۲ - «p» این بیت را چنین ضبط کرده است :

جهان دار گفت این شنیدم نخست نیامد مرا این گمانی درست ؛

و در «د» چنین است :

چو از راز داران شنیدم نخست نیامد مرا این گمان درست .

- ۱۳ - این بیت در «د» نیست . ۱۴ - «د» : همه مایه کن ... کز آن تازه گردد دل و
کیش من ؛ «P» : ... نهان چیست راز بدانندیش من . ۱۵ - بجز «د» : بد آهوش .

سزدگر ندارم من از شاه راز ۱
 و گرچه نیاید مرا ورا پسند ۲ ۸۵۰
 و گرچه نخواهد من گفت باز ۲
 به از راز کردنش پنهان بود ۳
 بسیچند همی رزم را روی کار ۴
 همه خودسوی او نهادند روی
 بشاهی همی ۶ بد پسندد ترا ۸۵۵
 کند مر جهانرا همه زیر دست
 که او را برزم اندرون نیست یار
 پذیره نیارد شدن ۸ آفتاب
 توبه دان کنون رای و فرمان تراست
 گو ۱۰ نامبردار خیره بماند ۸۶۰
 دژم گشت وز پور کینه گرفت
 ای بی بزم بنشست با باد سرد
 از اسفندیارش گرفته شتاب
 فروغ ستاره بشد ۱۳ ناپدید
 که دستور بدشاه گشتاسپ را ۸۶۵
 مرا ورا بخوان زود و نزد من آر ۱۵
 تو آیی همی ای مه کشورا ۱۷
 که بی تو مرا کار بر ناید ۱۹

مرا شاه کرد از جهان بی نیاز
 ندارم من از شاه خود باز بند
 ندارم هر آینه از شاه راز
 که گر باز گویم و او نشنود
 بدان ای جهاندار کاسفندیار
 بسی لشکر آمد بنزدیک اوی
 بر آنست اکنون ۵ که بندد ترا
 ترا گر بدست آورید و بیست ۷
 تو دانی که آنست اسفندیار
 چنو حلقه کرد آن کند بتاب
 من آنچه شنیدم بگفتمت راست
 چو با شاه ایران گرزم این براند
 چنین گفت هر گز که دید این شکفت
 نخورد با بچ می نیز و شادی ۱۱ نکرد
 از اندیشه آن شب ۱۲ نیامدش خواب
 چو از کوهساران سبیده دمید
 بخواند آن جهان دیده جاماسپ را
 بدو گفت روز ۱۴ اسفندیار
 که کار ۱۶ بزرگست پیش اندرا
 کنون آن همی ۱۸ مر ترا بایدا

- ۱ - «د» : اگرچه نخواهد ز من بی نیاز ... از شاه باز . ۲ - این بیت در «د» نیست .
 ۳ - «P» : ... بیرون شود ؛ «د» : ... شود . ۴ - «p» : ایبا توبه بیچند همی کار دار .
 ۵ - بجز «د» «F» : اکنون . ۶ - «د» : همان . ۷ «د» : آورد او بیست .
 ۸ - «د» : چو او ... طناب نیارد شدن پیش او ... ؛ «p» : ... نیاردشش ... ۹ - «د» : توبه
 دانی اکنون که فرمان . ۱۰ - «د» : کی . ۱۱ - «د» : رامش . ۱۲ - «د» :
 از آن بدسکالش . ۱۳ - بجز «د» «P» : بید . ۱۴ - «د» : پیش . ۱۵ - «د» :
 بخوان مرد را و نکه دار کار . و بیت ذیل را نیز افزوده است :

بگویش که بر خیز و پیش من آی
 چونامه بخوانی بره بر میای

- که با تغییر ذیل در «p» نیز آمده است : ... نزد من آی ... زمانه میای . ۱۶ - «p» : که کاری .
 ۱۷ - «p» : توبایی ... ؛ «د» : تودانی مگر کار این لشکرا . ۱۸ - «p» : کنون این زمان
 ۱۹ - «د» : تمام بیت را ندارد .

که‌ای نامور فرخ اسفندیار
 که او پیش دیدست لهر اسپ را
 ابا او بیابر ستور نوند
 و گر خود بیایی زمانی میای ۱
 گذارید کوه و ۲ بیابان سپرد

نوشتش یکی نامه استوار
 ۸۷۰ فرستادم این پیر جاماسپ را
 چو او را بینی میانرا ببند
 اگر خفته ای زود برجه بیای
 خردمند شد نامه شاه برد

آمدن جاماسپ نزد اسفندیار

بدشت اندرون بود ۳ بهر شکار
 که جاماسپ را کرد خسرو گسی
 بیچید و خندیدن ۴ اندر گرفت
 همه خو بروی و تبرده سوار ۵
 سوم آذرافروز گرد بهوش ۷
 که بنهاد او گنبد آذرا ۹
 که تا جاودان سپز بادات سر ۱۰
 بدو گفت بنگر که آید پراه ۱۲
 مغند و ازین حادثه شرم دار ۱۳
 کس آمد مرا از در ۱۵ شهر یار

بدان روز گار اندر اسفندیار
 ۸۷۵ از آن دشت آواز دادش کسی
 چو آن بانگ بشنیدش آمدش گفت
 پسر بود او را گزیده چهار
 یکی نام بهمن یکی ۶ مهرنوش
 چهارم را ۸ نام نوش آذرا
 ۸۸۰ بشاه جهان گفت بهمن پسر
 یکی ژرف ۱۱ خنده بخت بد شاه
 یکا یک بگفتند کای شهر یار
 پوران بگفت اندرین ۱۴ روز گار

- ۱ - «p» : بیای . ۲ - «p» : بتازید و کوه ، «د» : گذارید کوه ؛ متن بروخیم : گذارنده کوه ؛ متن ماتصحبیح قیاسی است .
- ۳ - «p» : بد پراه ؛ نسخ دیگر بجز «د» : بد برای .
- ۴ - «د» : بخندید و بیچیدن . ۵ - «د» : همه رزم جوی ... ؛ «p» همه : رزم جوی و همه نیزه دار .
- ۶ - «د» : دگر ... ؛ «C» : مهرنوش . ۷ - «C» : و چاپ طهران ؛ سوم نام او آذرافروز طوس ؛ «د» : سوم نام او بد دل افروز طوس .
- ۸ - بجز «د» : چهارم و را . ۹ - «د» : کجا او نهاده کند آذرا . ۱۰ - «د» : بیترا ندارد .
- ۱۱ - بجز «د» : باد . ۱۲ - بجز «د» : نیایم همی اندر آن هیچ راه ؛ «C» : بیت ذیلرا آورده است :

لب ما زخنده چه بندی همی .

برینجا درازچه خندی همی

۱۳ - این بیت فقط در «د» آمده است که با توجه بمصراع دوم بیت قبل ضمن متن گنجانده شد.

۱۴ - بجز «د» : بدرگفت پورا درین . ۱۵ - بجز «د» «p» : بر . و «د» بیت ذیلرا

اضافه دارد :

که گفتند از گفته بی رهان .

که آواز بشنودم از ناکهان

- زمن خسرو آزار دارد همی
 گر انما به فرزند گفتا چرا
 شه شهر باوان بگفت ای پسر
 مگر آنکه تادین پیامو ختم
 جهان و بژه کردم بپر نده تیغ
 همانا دلش دیو بفریفتست
 همی تا بدین اندرون بود شاه
 چو از دور دیدش ز کهسار گرد
 پذیره شدش زود فرزند شاه ۵
 ز اسپ چمنده فرود آمدند
 برسید ازو فرخ اسفندیار
 خردمند گفتا درست است وشاد
 درست از همه کارش آگاه کرد
 خردمند را گفت اسفندیار
 ار ایدونکه با تو بیایم بدر
 و ایدونکه نایم بفرمانبری
 یکی چاره ساز ای خردمند پیر
 خردمند گفت ای شه ۱۱ پهلوان
 تو دانی که خشم پدر بر پسر
 بیایدت رفتن چنینست روی
 بدین ایستادند و گشتند باز
 یکی جای خویش فرود آوردند
- دلش از رهی بار دارد همی
 چه کردی بدین خسرو کشورا
 گناهی ندارم بجای پدر ۸۸۵
 همی در جهان آذر افرو ختم
 چرا دارد از من بدل شاه ریغ
 که بر بستن من چنین شیفتست ۲
 پدید آمد از دور گرد سپاه ۳ ۸۹۰
 بدانست کامد فرستاده مرد ۴
 چو بدیدند مر یکدگر رابراه ۶
 گو و پیر هر دو پیاده شدند
 که چونست شاه آن گوشه ریار ۷
 سرش را پیوسید و نامه بداد ۸۹۵
 که مرشاهرا دیو گمراه ۸ کرد
 چه بینی مرا اندرین روزگار ۹
 نه نیکو ۱۰ کند کار با من پدر
 برون برده باشم سراز کهتری
 نیاید چنین ماند بر خیر خیر ۹۰۰
 بدانندگی پیرو بر تن ۱۲ جوان
 به از خوب مهر ۱۳ پسر بر پدر
 که هرچ او کند پادشاه است اوی
 فرستاده وشاه کردن فراز ۱۴
 پس آنگاه خوردند هر دو نپید ۱۵ ۹۰۵

- ۱ - «p» : تو با . ۲ - «د» : بیاشیفتست . ۳ - ... بود اسفندیار ... کرد سوار .
 ۴ - «د» اضافه دارد : چراغ مهران بود و دستور شاه فرستاده شاه زهی پور شاه .
 ۵ - «p» : چراغ جهان بود و دستور شاه . ۶ - «د» : همی بود تا او پیامد برام .
 ۷ - «C» : نامدار . ۸ - «د» : بی راه . ۹ - «د» : که بر من چه بینی درین روزگار .
 ۱۰ - «د» : دگرگون . ۱۱ - «د» : یل . ۱۲ - «د» : و بخت . ۱۳ - «د» :
 به از بهر مهر . ۱۴ - این بیت در «د» نیست . ۱۵ - «د» : نهادند هر دو بکف بر
 نپید ؛ «p» : پس اندر گرفتند ... و چاپ تهران بیت ذیل را افزوده است :
 به پیش همه عود میسوختند تو گفتی همی رامش آموختند .

ز لشکر فراوان کس آمدش ۱ پیش وز آنجا خرامید با چند گرد کمر بسته بر سر ۳ نهاده کلاه	دگر روز بنشست بر تخت خویش همه لشکرش را بیهمن سپرد پیامد بدرگاه ۲ آزاده شاه
---	--

بند کردن شاه گشتاسپ اسفندیار [را]

کلاه کمی بر نهاده بر سر همان زند بنهاد در پیش خویش ۴ پس آن خسرو تیغ زن را بخواند به پیش اندر آمد پیردش نماز سرافکننده و دستها زیر کش ۶ بدان رادمردان و اسپهبدان بستختی همی برورد زادهای یکی تاج زرینش بر سر نهاد پیاموزدش خوردن و بر نشست ۷ سواری کندش ۸ آزموده نبرد چنانچون زراز کان بزردی رسد ۹ وزو پیش گویند گویندگان ۱۰ سر انجمنها برزم و بزم بیاشد سزاوار دیهیم کسی پدر پیر گشته نشسته بکاخ ۱۱	چو آگاه شد شاه کآمد بر سر ۹۱۰ مہان و کهانرا همه خواند پیش همه موبدان را بکرسی نشاند پیامد گو دست کرده دراز ۵ باستاد در پیش او بنده فش شه خسروان گفت با موبدان ۹۱۵ چه گویند گفتا که آزادهای بهنگام شیرش بدایه دهد همی داردش تا شود چیره دست بسی رنج بیند گرانمایه مرد پس آزاد زاده بمردی رسد ۹۲۰ مر اورا بجویند جویندگان سواری شود نیک و پیروز رزم جهانرا کند بکسره زیر پی چو پیروز گردد کشد بال و شاخ
---	---

- ۱ - «p» : ز لشکر پیامد فراوانش ؛ نسخ دیگر بجز «د» : چو دیوان لشکر بیاورد .
 ۲ - «د» : بلشکر که . ۳ - «د» : و بر نهاده . ۴ - «د» بیت را ندارد ؛
 «C» : زند و استا نهاده به پیش . ۵ - «د» : گوو دست ... ؛ «p» : گو و دست
 کرده نراز .
 ۶ - «p» : ... و دست کرده بکش (رجوع شود به بیت ۷۹۸) ؛ «د» بیت را ندارد ؛
 ۷ - بجز «p» ، «د» ؛
 ۸ - همی داردش تا که چیره شود . پیاموزدش راه و خیره شود .
 ۹ - بجز «p» ، «د» : کند . ۹ - «د» ؛
 چو آن شیرزاده بمردی رسد . بگاه دلیری و گردی رسد .
 ۱۰ - این بیت در «د» نیست . ۱۱ - «p» بیت را ندارد ؛ «د» ؛
 چو نیرو گرد با سروبال و شاخ . پدر پیر گشته نشسته بکاخ .

<p>نشسته بایوان نگهبان رخت پدر را یکی تاج زرین و گاه ۱ شنید از شما کس ۳ چنین داستان تن بابرا دور خواهد ز سر ۴ نهاده دلش تیز بر جنگ اوی ۵ چه نیکو بود کار کرد پدر نیاید خود این هرگز اندر شمار ازین خام تر نیز کاری مخواه که آهنگ دارد بجان پدر ۸ ببندی که کس را نبستست کس ۱۰ مرا مرگ تو کی بود آرزوی که کردستم اندر همه روزگار کجا بودم این خود بدل در گمان ۱۳ ترا ام من و بندوزندان تراست مرا دل درستست و آهسته هس ۱۴ مراورا ببندید و زین مگذرید ۱۵ غل و بند و زنجیر های گران به پیش جهاندار گیهان خدای</p>	<p>ندارد پدر جز یکی تاج و تخت ۹۲۵ سر را جهان و درفش و سپاه نباشد بدان نیز همدستان ۲ ز بهر یکی تاج و افسر پسر کند با سپاهی خود آهنگ اوی چه گویند پیران که با این پسر ۹۳۰ گزینانش گفتند کای شهریار پدر زنده و پور جویای گاه جهاندار گفتا که اینت ۷ پسر ببندم چنان کش سزاوار ۹ و بس پسر ۱۱ گفت ای شاه آزاده خوی ۹۳۵ ندانم گناهی ۱۲ من ای شهریار بجان تو ای خسرو کام دان ولیکن تو شاهی و فرمان تراست کنون بند فرمای و خواهی بکش شه خسروان گفت بند آورید ۹۴۰ به پیش آوریدند آهنگران بیستند اورا همه دست و پای</p>
---	---

۱ - «د»: وزرین کلاه . ۲ - «د»: بر آن پور همدستان . ۳ - «د»: بستید به باشد .
 ۴ - «د»: مخالف کند رای خود با پدر . ۵ - «د»: بیت را ندارد . ۶ - «د»: بزرگانش . ۷ - «د»: گفت آنکس است این پسر ؛ «p»: ... اینک پسر . ۸ - «p»: و «د» این بیت را افزوده اند :

ولیکن من او را بچوبی زنم
 که عبرت بگیرند ازو بر زنم
 که مصرع دوم در «د» چنین است: که عبرت گردان همه بر زنم .

۹ - «p»: سزایست . ۱۰ - «د»: افزوده :

چو بشنید اسفندیار این سخن
 دل مرد برناشد از غم کهن .

۱۱ - «د»: بدو . ۱۲ - بجز «د»: گناه . ۱۳ - «p»: بیت را ندارد
 و در «د» چنین است :

بجان تو ای شاه گرم بدل
 گمان برده ام بیخ من بر کسل .

۱۴ - «د»: بیت را ندارد . ۱۵ - «د»: ببندید اورا ... ؛ «F»: ... بگنویید .

- چنانش بیستند پای استوار
فراز آوریدند پیلی چونیل ۲
بردندش از پیش فرخ پدر
بدان دژش بردند بر کوهسار ۹۴۵
مراوراد را آنجای بستند هفت
نگهبان برو کرد پس چند مرد
بدان تنگی اندر همی زیستی
- که هر کش همی دید بگریست زار ۱
مراورا نشانند بر پشت پیل
سوی گنبدان دژ پراز خاک سر ۳
ستون آوریدند از آهن چهار ۴
ز تختش فکندند و بر گشت بخت
گو ۷ پهلوان زاده باداغ و در
زمان تا زمان زار بگریستی

رفتن گشتاسب به سیستان و لشکر آراستن ارجاسپ بار دیگر

- بر آمد بسی روز گاران بروی
که آنجا کند زند و استاروا ۹۵۰
چو آنجا رسید آن گرانمایه شاه
شاه نیمروز آنکه رستمش تمام
ابا پیر دستان که بودش پدر
براه ۱۱ آوردیدند درامشگران
۹۵۵ بشادی پذیره شدندش ۱۳ براه
بزابلش ۱۴ بردند هممان خویش
- که خسرو سوی سیستان کرد روی
کند موبدان را بدان بر گوا
پذیره شدش پهلوان سپاه
سوار ۸ جهان دیده همتای سام ۹
ابا مهتران و گزینان در ۱۰
ابارودها از کران تا کران ۱۲
از آن شادمان گشت فرخنده شاه
همه بندهوار ایستادند پیش ۱۵

۱ - «p» دو بیت ذیلرا افزوده است :

چواندر کره کرده بدگردنش

بیارید گفتا یکی پیل تر

و در «د» دو بیت اضافی چنین است :

چو کردند زنجیر در گردنش

بیارید گفتا یکی پیل تر

۲ - «p» : نییل . ۳ - «p» : ... دودیده بر از آب و خسته جگر ؛ «د» : چو بردندش ... دودیده

بر از آب و رخساره تر . و بعلاوه این بیت را نیز هر دو نسخه افزوده اند :

فرستاد سوی دژ گنبدان گرفته پس و پیش اسپهبدان . ۵ - بجز «د» : بدانجا بیستند .

۶ - بجز «د» : بیفکند . ۷ - «p» : دل . ۸ - بجز «د» : سواره . ۹ - «د» : فرزند سام .

۱۰ - «د» : دگر مهتران و یلان سر بسر ؛ «p» : و سران سر بسر . ۱۱ - «د» : پیش .

۱۲ - «د» : باوازه های کشیده کران . ۱۳ - «د» : شدش با سپاه . ۱۴ «د» : فراوانش .

۱۵ - «p» : ایستاده به پیش .